



## باراني بايد تا رنگين کماني برآيد ... موانع شکل گيري و رشد احزاب در ايران مهندس حسين شاه اويسی

قرار است مطلبي در باب اين که چرا احزاب در ايران پاي نمي گيرند بنويسم. نمي دانم چه چيز در ايران به سادگي پاي مي گيرد و ماندگار مي شود که احزاب مورد دوم آن باشد؟ بهتر ديديم کمي با هم روراست تر باشيم و علت العلل را واقعاً چنان که هست به جست و جو بنشينيم، از شعار دادن پرهيز کنيم و فرد غايب را متهم و بعد محکوم نکنيم تا خود راضي برگرديم، بلکه به راستي آن چه بر ما رفته و مي رود را بدون حب و بغض مطرح کنيم تا آدرس هاي به اشتباه رفته را بار ديگر نرويم. گرچه ما استاد آزمون و خطا شده ايم و تجربه ي کسي را هم قبول نداريم و به تجربه هاي خود هم غالباً عمل نمي کنيم.

برآن هستم که با مرد بزرگ پنهني قلم و انسانيت جهان "تولستوي" هم نوا شوم که مي گويد: "بايد از گفتني هايي گفت که احتمالاً بسياري آن را مي دانند ولي جرات ابراز آن را حتي براي خودشان ندارند." اگر به راستي سر آن داريم تا از دردهاي خود رها شويم، نخست بايد درد را گفت و آن را شناخت تا سپس به مداواي آن توانا شد. حتماً شنیده ايد که علت العلل تاممي عقب ماندگي هاي ما را منتسب به دو علت مي دانند:

يکم؛ دست هاي پنهان و آشکار استعمار و دوم؛ رويدادهاي تاريخي گذشته، يعني همان عملکردهاي نياکان ما. اين درحالي است که تنها اين دو مورد علت عقب ماندگي ما نبوده است. ما بايد روبرو بايستي را کنار گذاشته و از خود بپرسيم پس ما چه کاره هستيم؟ چه نقشي در بروز حوادث داشته و داريم؟ آيا ما در هيچ مورد ي کوتاهي نکرده ايم؟ نان کسي را به نفع خود يا نزديکانمان نبريده ايم و همزمان در تابلويي زيبا اين بيان عالي جناب شيخ خرقان را به ديوار اتاقمان نزده ايم که "به اين سراي هر که درآيد او را نان دهد و از ايمانش ميرسيد؟" افلاطون مي فرمايد "کامل ترين نوع بي عدالتي آن است که عادل به نظر برسيم، درحالي که عادل نيستيم." چرا در جمع يك نظر داريم و در خلوت نظري ديگر؟ اين دوگانگي از چه رو است؟ آيا دست کم اين صداقت را داشته ايم که براي ميرا کردن خود، ديگران و ملت را متهم نکنيم؟ اگر چنين است چرا متوسط زمان کار مفيد ايراني ها در روز به جاي هفت ساعت بيش از سي دقيقه نيست؟ آيا دولت از ما خواسته است که کم کاري کنيم يا احترام بزرگ تر را که از بنمايهاي فرهنگ ملي ماست، نگه نداريم؟ عزيزان بينديشيم! گاهي خود ما مردم هم مشکل داريم. يا اين که چرا پس از چهل سال در خودروسازي که چشم و چراغ صنعت ماست، هنوز مونتاژکار هستيم؟ چرا هنوز که هنوز است سالانه مقادير بسياري گندم، شکر و ... وارد مي کنيم؟ پرسیده ايم چه بلايي بر سر کشت و صنعت نيشکر و توليد قند و شکرمان آمده است؟ آيا سالانه چند هزار تن برنج وارد نمي کنيم؟ درحالي که روزگاري خود ما صادرکننده بوده ايم. مي دانيد علت چيست؟ چون تجارت کاري زودبازده است ولي توليد پرزحمت و زمان بر و پر از مشکل؛ و متأسفانه ما ياد گرفته ايم که بهترين راه کوتاه ترين راه است، چون از فردايمان مطمئن نيستيم. يا هيچ وقت از خود پرسیده ايم چرا در ميان ۱۷۴ کشور جهان رتبه ي نود و پنجم توسعه ي انساني را داريم؟ (۱) آيا در تاريخ يكصدساله ي گذشته ي عدليه و دادگستري، هيچ مسؤول مجرمي را به خاطر ناکارآمدي و حيف و ميل اموال ملي محاکمه کرده ايم؟ شايد تا به حال مسؤول خطاکاري وجود نداشته است! پس دليل اين کاستي ها و کمبود

چیست؟ آیا از خود پرسیده‌ایم که چرا امروز از موضوع یا فردی تعریف و تمجید می‌کنیم و فردا همان موضوع و فرد را به باد انتقاد می‌گیریم؟ آیا این روحیه‌ی متلون، بی‌ثباتی به‌همراه نمی‌آورد؟ ما یک روز مقام فردی را به منزلت فرشتگان و خداوندگاری می‌رسانیم و فردا او را به خاک سیاه می‌نشانیم و تا جانشینی شیطان تنزلش می‌دهیم. آیا این رفتار، نان به نرخ روز خوردن نیست؟ هزار سال پیش ناصر خسرو فرمود:

"چو تو خود کنی اختر خویش را بد مدار از فلک چشم نیک‌اختری را"

آیا تاکنون از خود پرسیده‌ایم که چرا تاریخ را نمی‌خوانیم و بر نادانسته‌های مان پای می‌فشاریم و می‌خواهیم همه‌چیز را خود تجربه‌کنیم؟ مگر عمر انسان کفاف این تجربه‌اندوزی‌ها را می‌دهد، آن‌هم تجربه‌ای که به بهای عمر گران‌قدر به‌دست می‌آید؟ چرا باید تجربه‌های درازمدت را در مدتی کوتاه فراموش کرد تا دوباره گروهی دیگر همان‌ها را تجربه‌کنند؟ آیا کشوری سراغ داریم که با جمعیتی حدود ۶۰ الی ۷۰ میلیون نفر، سالانه ۲/۵ میلیون نفر از شهروندانش به روانپزشک مراجعه‌کنند؟ (۲) آیا این وضع ترافیک و برخوردهای شخصی و جنگ اعصاب نتیجه‌ی فشارهای مریی و نامریی نیست؟ آیا کشوری را سراغ داریم که از ۱۵۰ سال پیش تاکنون، این‌همه قربانی برای آزادی داده باشد و هنوز هم بر سر کوچک‌ترین مسایل حوزه‌ی عمومی و اجتماع مشکل داشته باشد (زنان، اقوام، جوانان، دانشجویان، کارگران و ...)؟ اگر به آمار (۳) اعلام‌شده‌ی پرونده‌های مختومه‌ی دادگستری در سال ۱۳۷۶ که بالغ بر سه‌میلیون فقره اعلام شده و همین‌طور پرونده‌های مختومه‌ی سال ۱۳۷۷ که ۲/۳ میلیون فقره بوده است (برای جمعیت ۷۰ میلیونی که نصف آن‌ها زیر ۱۵-۱۶ سال هستند) نگاهی بیندازیم و اگر تعداد پرونده‌های مختومه‌نشده را هم به آن اضافه‌کنیم، به آسانی درمی‌یابیم که گویا کشور ما ایران میدان جنگ است! آوردگاهی که در آن زد و خورد وحشتناکی به‌صورت نیمه‌پنهان جریان دارد، در حالی‌که در آن یکدیگر را برادر خطاب می‌کنند. آیا به خلق و خوی عده‌ای از ما که در هیچ جای دیگر دنیا دیده نمی‌شود، توجه کرده‌ایم؟ این‌که هنگامی که تلفن می‌زنیم از مخاطب می‌پرسیم آنجا کجاست؟ و مخاطب هم بلافاصله می‌پرسد کجا را می‌خواهی؟ انگار هر دو طرف اول سعی می‌کنیم بفهمیم طرف کیست و سپس خود را معرفی‌کنیم. علت این امر را می‌توان در عدم احساس امنیت یا بی‌اعتمادی حاکم بر روابط شهروندان دانست. این درحالی است که احساس امنیت از ابتدایی‌ترین حقوق در زندگی انسان‌هاست. به آمار معتادان و بزه‌کاران که هر ۵۲ ثانیه یک‌نفر از آن‌ها راهی زندان می‌شود اشاره‌کنم و از شرح این کارنامه درگذرم. عالی‌جناب مولوی می‌فرماید:

"ز انبار پر از گندم، اگر یک مشت بنمایی بدان‌که جمله گندم را، توان دانست ای دانا"

ولی آنچه بسیار چشم‌گیر است، این‌که با وجود تمام این کاستی‌ها، باز هم سیل تبریک و تهنیت و شادباش است که به بعضی از مدیران به اصطلاح لایقی که هر روز گوشه‌ای از این مملکت را به رکود می‌کشند و هیچ‌گاه مواخذه نمی‌شوند، گسیل می‌شود. به‌راستی چرا وقتی مدیری جدید از راه می‌رسد، هر آنچه را که مدیر قبلی انجام داده است، مردود می‌شمارد و طرح‌های نیمه‌تمامش را هم معدوم می‌کند؟ مشکل کجاست؟ درحالی‌که در دیگر کشورها، تمام آثار و نمادهای گذشتگان، حتی آثار ارتجاعی پیشینیان خود را حفظ می‌کنند و آن‌را با افتخار به آیندگان نشان می‌دهند و حداقل از این راه کسب درآمد می‌کنند. جایی در تاریخ خواننده‌ام آقا محمدخان به استخوان‌های پوسیده‌ی کریم‌خان هم رحم نکرده است و آن‌ها را پس از نبش قبر در محل ورودی درب اقامتگاهش دفن کرده است و عده‌ای از مردم هم شادمانی کرده‌اند! این نمونه را مقایسه‌کنید با ایتالیاپی‌ها که موسولینی را سرونه آویزان کردند و او را اعدام کردند ولی هنوز مجسمه‌هایش را در بعضی از میادین باقی‌گذارده‌اند.

به‌راستی چاره‌ی درد کجاست؟ به باور من باید در آغاز راه به پنهان‌کاری‌ها و تعارفات پایان دهیم و به خود و توانایی‌های خود

ایمان بیاوریم، باید به یکنوع خودآگاهی و بیداری ملی برسیم و پیش از هر چیز بدانیم که بیگانه به خاطر ما، خود را به خطر نمی‌اندازد. از زبان عالی‌جناب سعدی شیرازی بشنویم:

"بشوی ای خردمند، از آن دوست دست  
که با دشمنانت بود، هم‌نشست"

پس دست‌کم درد را برای خود و زیر گوش خود بگوییم که از عوامل بسیار مشکلات بنیادین ما، یکی هم همین خلق و خوی ما ایرانی‌ها است؛ همین دوگانگی‌ها، حاشا کردن‌ها و تکذیب کاستی‌ها. اگر قرار بود مشکلات ما حل شود، حال کشور بی‌دردی بودیم، ولی ما بر مشکلات چشم می‌بندیم تا وقتی تبدیل به مسأله شود و به حد انفجار برسد و آنوقت، ستاد درست می‌کنیم و تازه کمیته‌ی بررسی تشکیل می‌دهیم و دو روز بعد هم که جو آن رویداد فروکش کرد، آنرا به فراموشی می‌سپاریم. درواقع ما مردمانی هستیم درمان‌گر نه پیش‌گیر، تا به حال مرگ نیفتیم، برای رفع مشکل اقدام نمی‌کنیم.

از این خلیقات برشمرده شده، می‌توان به‌عنوان یکی از موانع شکل‌گیری کار دسته‌جمعی، گروهی و در نهایت حزبی در میهن‌مان یادکرد. به‌هررو اگر نخواهیم همه‌چیز را دوباره و چندباره تجربه‌کنیم، باید تاریخ را جدی بگیریم؛ بدون شناخت خود و دیروز، هرگز نمی‌توانیم نقشی در سازندگی امروز و توسعه‌ی متوازن فردای میهن خود داشته‌باشیم. این چه رفتاری است که در درازای تاریخ ایران دیده می‌شود؟ مثلاً وقتی ساسانیان به قدرت می‌رسند، سعی می‌کنند تاریخ ۵۰۰ ساله‌ی قبل از خود را نابودکنند. این حیرت‌آور است.

عزیزان! حمله‌ی اسکندر و مغول به سرزمین ما هم گوشه‌ای از تاریخ است؛ با حاشا کردن، کار درست نمی‌شود. باید از گذشته عبرت بگیریم. باید دید چه عاملی باعث شد تا مثلاً مغول به ایران حمله‌کند؟ آیا در اثر ندانم‌کاری وزیری نبوده است؟ ما باید با تاریخ گذشته‌مان آشنی‌کنیم؛ این جفای بزرگی است که نسبت به خود روا داشته‌ایم. آن مردمی خواهند توانست با متجاوزان به میهن‌شان بستیزند که ملت خود و تاریخ خود را بشناسند و منافع و مصالح ملت را مقدم بر خواسته‌های شخصی خود بدانند. بیاید اشتباهات گذشته را جبران‌کنیم، دریابیم که نیاکان‌مان دروغ را ننگین‌ترین عیب می‌دانستند و اینک همین عیب چه‌گونه در جامعه رخنه کرده است؟ ما را چه شده است.

به‌هررو این خلیقات میان ما وجود دارد. مقوله‌ی حزب هم جدا از دیگر مسایل ما نیست. در جوامع پیشرفته، حزب نماد سیاست مدرن است و گاهی می‌توان از حزب به‌عنوان حلقه‌ی اتصال مردم‌سالاری (حلقه‌ی واسط بین مردم و حاکمیت) یادکرد که از بنیادی‌ترین بن‌پایه‌های دموکراسی در جوامع است. در نظام‌هایی که احزاب و نهادهای مدنی به‌معنای واقعی و به‌صورت منظم بر جریان امور جامعه نظارت داشته باشند، خردگرایی جمعی، توزیع قدرت، ثبات سیاسی با پشتوانه‌ی مردمی و رقابت سالم و در نتیجه عدالت و دموکراسی در جامعه پا گرفته و نهادینه می‌شود. از دیگر موانع شکل‌گیری، رشد و نهادینه‌شدن احزاب، قدرت بی‌حد و متراکم در یک‌جا است. آن‌گاه که قدرت بسیار در یک‌جا متمرکز شود، عدالت رنگ می‌بازد. با توجه به این مکانیسم، در تاریخ اندیشه‌ی سیاسی درباره‌ی حکومت‌ها می‌خوانیم که مشروعیت حکومت‌ها از دو طریق کسب می‌شده است، یا مآذون از خداوند بوده‌است، یا با تکیه به زور شمشیر به خود مشروعیت بخشیده است. در تاریخ می‌خوانیم که کوروش بزرگ از اهورامزدا به‌خاطر این‌که او را به‌عنوان شاه شاهان برمی‌گزیند، سپاسگزاری کرده است؛ و از میان کسانی که با شمشیر و زور برای خود مشروعیت کسب کرده‌اند، می‌توان به چنگیز مغول اشاره‌کرد که قدرتی توفانی و وحشی‌گرد آورد که مظهر بی‌عدالتی، شقاوت، ویرانی، تباهی و خون‌ریزی بود. به‌هررو قدرت و عدالت آشتی‌ناپذیرند و ماهیتاً قدرت (تقسیم نشده) فسادآور است.

نگاهی به تاریخ استبدادیان و خودکامگان گواهی است بر این نظر که اگر قدرت در یک فرد، یک طبقه، یک قوم یا یک دسته، حتی اگر اکثریت عددی هم داشته باشند، جمع شود و در صد تقسیم آن

برنیاپند، تولید فساد کرده و خود در جهت تخریب خود گام برخواهد داشت و پیامدهای نامبارکی برای ملت‌ها در پی خواهد داشت.

از این‌رو قدرت باید کنترل، محدود و قانونمند شده و تحت نظارت مستقیم ملت باشد. مناسب‌ترین بستر برای این کنترل و نظارت قانونمند همانا دموکراسی، تفکیک قوا و فعالیت آزادانه‌ی نهادهای مدنی است و رسانه‌های همگانی و سندیکاها و احزاب (البته نه احزاب فصلی و خلق‌الساعه که با بادی می‌آیند و به نسیمی می‌روند) به‌عنوان بنیان‌های ثابت و تغییرناپذیر جوامع آزاد هستند.

از این‌رو وجود قدرت حاکمه از دیگر موانع شکل‌گیری و رشد احزاب است. زمانی که قدرت در جوامع به استبداد تبدیل شود، تأثیر این رابطه‌ی یک‌سویه به تمامی حوزه‌های زندگی و رفتار ملت رسوخ می‌یابد و تبدیل به اخلاق ثانوی تک‌تک افراد آن جامعه خواهد شد. در نتیجه، اشخاص در مدرسه، خانواده، دانشگاه، محل کار و ... تبدیل به افراد خرده‌مستبد می‌شوند و قدرت به‌دلیل جاذبه‌اش، ارزش کاذب می‌شود و در خانواده پدرسالاری، در دانشگاه استادسالاری، در مدرسه مدیرسالاری، در محل کار رئیس‌سالاری، در روستا ارباب‌سالاری و ... پا می‌گیرد. در نتیجه در اداره‌ی امور کشور هم که دولت باید خدمتگزار باشد، سالار می‌شود و به‌جای خدمت حکومت می‌کند. به بیان کورت مارتی: "ما زیاد دستور می‌دهیم، ما زیاد اطاعت می‌کنیم، اما کم زندگی می‌کنیم."

در چنین جوامعی هر کس در هر جایی که هست خصلت دیکتاتوری پیدا می‌کند، حاضر نیست از قدرت به‌نفع جمع صرف‌نظر کند و کار گروهی یا کار حزبی کند؛ چون در آن‌صورت نام و قدرتش در سایه قرار خواهد گرفت و این مغایر با منشی دیکتاتور است. دیکتاتور نمی‌تواند عدالت بورزد و از برابری و کثرت‌گرایی سخن بگوید. در قرآن کریم می‌خوانیم که: "عدالت بورزید که به تقوا نزدیک‌تر است؛ یعنی لازمی رسیدن به تقوا، عدالت است."

با تجربه‌ی سالیان، باید به این نتیجه رسیده باشیم که اندیشه‌ای که عقلی را مجذوب نکند و دلی را نریاید به‌هیچ نمی‌آورد و باید مطمئن بود که اندیشه را با زور نمی‌توان سرکوب کرد. پس در جوامعی که به‌دنبال هم‌شکل کردن افراد و اقوام هستند و سعی در زایل کردن هویت قومی و انسانی افراد دارند، رقابت‌های سالم از بین می‌رود و مردم‌سالاری قوام پیدا نمی‌کند و اگر همه‌ی مردم مجبور باشند از نظریه‌ی واحدی پیروی کنند، احزاب زمینه‌ی مناسبی برای شکل‌گیری و رشد نخواهند یافت، در چنین جوامع یک‌دستی که عملاً رقابت بین افراد مجاز نیست و انسان‌ها در آن، درجه‌بندی شده‌اند، مشارکت مردم هم، گاه صفر است و گاه صد؛ چون در این جوامع، مردم تمایل قلبی خود را نشان نمی‌دهند و تظاهر و دوگانگی رشد می‌یابد.

البته اندک احزابی هم وجود دارند که قدرت‌ساخته نبوده و به‌دلیل صداقت و اعتقاد بیش از حد به باورها و میهن خود، از پیشینه‌ای روشن برخوردارند و همواره همان هستند که می‌اندیشند و البته در معرض تهدید و پرس‌وجو هم قرار دارند که متأسفانه به‌جای شنیدن حرف‌های این احزاب، در راستای توقف آن‌ها تلاش می‌شود. این احزاب مستقل باید به‌منابه راهنمای جامعه و دولت، امکان عمل آزاد داشته باشند. به‌طورکلی وجود نهادهای مدنی در بستر آزادی و برای نگاه‌داشت آزادی و عدالت و رفع نابرابری‌ها لازمی یک جامعه‌ی سالم است؛ زیرا جامعه‌ی بدون احزاب راستین به‌سان خودروی بدون موتور است.

مانع دیگر در راه رشد احزاب، عدم ثبات سیاسی است. آن‌گاه که سیاستمداری احساس‌کند هیچ رقیبی ندارد، فعالیت‌های خود را بدون توجه به خواست مردم صورت خواهد داد، ولی وقتی رقیبی وجود داشته باشد، گروه‌ها سعی می‌کنند آن کنند که به‌نفع مردم است و مردم آن‌را می‌خواهند و این از علل نزدیک‌شدن جوامع حزبی به جوامع مردم‌سالار است. وجود احزاب در جامعه باعث می‌شود که مردم در سرنوشت خود نقش کامل‌تری ایفا کنند و به‌این‌ترتیب حوزه‌ی سیاست ارزش خواهد یافت و مردم برای رسیدن به آینده‌ی بهتر تلاش خواهند کرد. قابل توجه است که در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۷۶ مردم کاندیدایی را برمی‌گزینند که با شعار اصلاحات در داخل کشور و تنش‌زدایی در

روابط بین‌المللی به میدان آمد ولی هشت سال بعد در انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۸۴ نامزد دیگری انتخاب می‌شود که هیچ همسانی و شباهتی در اندیشه و عمل با انتخاب هشت سال پیش ندارد و این نشان از عدم ثبات سیاسی در آرا و افکار مردم دارد.

حاصل سخن این‌که، از شاخص‌ترین موانع در راه شکل‌گیری و رشد احزاب در کنار موارد دیگری چون مشکل منابع مالی و شخص‌محوری می‌توان به: (۱) نقش استعمار در بی‌آبرو کردن پاره‌ای از حزب‌ها و تأثیر آن بر افکار عمومی (۲) تاریخ و رویدادهای گذشته (۳) فضای سیاسی بسته (استبداد) (۴) چه‌گونگی خلق و خوی مردم (۵) عدم ثبات سیاسی و ... اشاره کرد. اگر امروز در جهان پیشرفته و توسعه‌یافته، نفوذ حرف مردم از طریق وجود احزاب در انتخابات آزاد و شفاف، جلوه می‌کند و مواضع افراد، گروه‌ها و اقوام تأمین می‌شود، در نتیجه تقسیم قدرت و دست‌یابی به عدالت است و این امر از دست‌آوردهای وجود احزاب می‌باشد. جامعه‌ای که خواستار دموکراسی است، باید مردمی اهل تدبیر، با استقلال رأی و با صراحت داشته باشد، برخلاف باور پاره‌ای از هم‌وطنان خوش‌باور، دموکراسی کالای وارداتی نیست بلکه نهالی است که ما باید خود، آن را (که احزاب و نهادهای مدنی هستند) غرس کنیم و مواظبت از آن را برعهده بگیریم و آن‌گاه به ثمر آن امید ببندیم. اگر خواستار دموکراسی هستیم باید تمرین را از خود و خانواده‌ی خود و از سطح مدارس و دانشگاه شروع کنیم. دموکراسی یک پروژه نیست، بلکه یک پروسه است؛ کاری است فرهنگی و بنیادین و در کوتاه‌مدت شدنی نیست؛ چرا که به قول عالی‌جناب سعدی شیرازی "هر چه زود برآید دیر نپاید." مهم آن است که در این راه گام برداریم.

#### \* عضو شورای مرکزی حزب ملت ایران

##### پی‌نوشت:

- ۱- گزارش توسعه‌ی انسانی در ۱۹۹۹ روزنامه‌ی "خرداد" شماره‌ی ۲۱۰
- ۲- روزنامه‌ی "صبح امروز" ۱۹ مهرماه ۱۳۷۸
- ۳- مصاحبه‌ی مطبوعاتی رییس قوه‌ی قضاییه در ۱۷ اسفندماه ۱۳۷۷